

باورهای علم دینی

مجید کافی

عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

پیشینه

بحث از امکان علم دینی یکی از مسائل مهمی است که از دیرباز ذهن دانشمندان متدین و به خصوص اندیشمندان مسلمان را به خود مشغول کرده است. در جهان مسیحیت و غرب با ظهور عصر روشنگری و پدید آمدن نحله‌های فلسفی تجربه‌گرا، علوم جدید که محصول آن نحله‌ها بودند، جای دین سنتی را گرفتند و در نتیجه، دین از جوامع علمی کنار گذاشته شد. با وجود این، امرزه شکی نیست که همه علوم جدید^۱ و غیردینی^۲ عیوب و نقایصی دارند و دستخوش پاره‌ای کمبودهایند. از این رو چندی است که در راستای رفع این نواقص در غرب معاصر مسأله الهی کردن علم یا علم خدا باور مطرح شده است و به طور روزافزون دانشمندان و متخصصان علوم تجربی به سمت دین و معنویت گرایش پیدا کرده‌اند. در شش سال گذشته دو کنفرانس در این خصوص برگزار شده است که می‌توان به کنفرانس علم در یک زمینه خدا باور که در تابستان ۱۹۹۸ در کانادا برگزار شد، اشاره کرد.

اما در جهان اسلام علاوه بر عیوب و نقایص علوم غیردینی، عوامل دیگری نیز در تسریع حرکت دینی‌سازی یا اسلامی کردن علوم مؤثر بوده‌اند. وجود علوم جدید و غیردینی برای فرهنگ و باورهای حاکم در جوامع دینی مسائلی به وجود آورده است. محیط‌های علمی جوامع اسلامی دچار یک‌نوع دوگانگی شده‌اند؛ از یک طرف میل به حفظ ارزشهای دینی و اسلامی در آنها وجود دارد و از طرف دیگر علمی آموزشی داده می‌شود که در آنها جایی برای ارزشهای دینی نیست.^(۱) افزون بر این، رکود و انحطاط

۳۶

حوزه و دانشگاه / ۲۳

1. modern

2. secular

جوامع اسلامی به دلیل بی توجهی به علوم تجربی، اعم از طبیعی و انسانی، و در مقابل، پیشرفت و توسعه جوامع غربی به دلیل استفاده از این علوم اندیشمندان مسلمان را بر آن داشت تا نسبت به علوم جدید و روشهای آن بازنگری عمیقی صورت دهند، چراکه احیای معرفت دینی یا به تعبیری، نواندیشی دینی نیازمند نگرش جدید به علوم بود که مستقیماً در راستای معارف دینی قرار نداشتند. براینکه این عوامل، خطوط طرح ایجاد «علم دینی» به ذهن پاره‌ای از اندیشمندان مسلمان در دهه دوم قرن بیستم بود. در این دهه برای اولین بار اندیشه اقتصاد اسلامی مطرح شد. اسلامی سازی اقتصاد که در تقابل با دو مکتب اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیستی مطرح شد، ریشه بروز ایده علوم اسلامی گردید.

در سال ۱۹۷۲ «جمعیت جامعه شناسان مسلمان» از طرف انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا و کانادا شکل گرفت. در همین دهه، تلاش برای اسلامی کردن دانش توسط العطاس^(۲) و دیگران آغاز گردید که سعی داشتند بنیانهایی برگرفته از اندیشه اسلامی برای فعالیتهای علمی فراهم کنند. در همین راستا نخستین همایش جهانی در باب تعلیم و تربیت اسلامی در سال ۱۹۷۷ در شهر مکه برگزار گردید. دومین همایش نیز در باب اقتصاد اسلامی در سال ۱۹۷۹ در شهر جدّه برگزار شد.

اما شاید گسترده‌ترین و جدی‌ترین این مساعی کارهایی باشد که گروهی از دانشمندان در «مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی» که در سال ۱۹۸۱ تأسیس شد، انجام داده‌اند و می‌دهند. این دانشمندان تا به حال چهار همایش جهانی برپا کرده‌اند که یکی از آنها قبل از تأسیس این مؤسسه و در سال ۱۹۸۰ در اسلام آباد، درباره طرح برنامه آموزش بوده. سه همایش دیگر در سالهای ۱۹۸۱ در داکا در باب تحوّل کتابهای درسی، ۱۹۸۲ در جاکارتا، راجع به روش تدریس و ۱۹۸۷ در خارطوم، درباره راههای اسلامی کردن علوم انسانی و روشهای تربیتی برگزار شد. حاصل مساعی آنان در جهت اسلامی کردن علوم و معارف، در سلسله رساله‌ها و کتابهایی طبع و منتشر شده است.

بعد از آن نیز در بسیاری از کشورهای اسلامی، از جمله عربستان سعودی، مالزی، اندونزی و پاکستان کوششهایی با هدف پدید آوردن علم دینی انجام گرفته است و همچنان ادامه دارد. همچنین بعضی از عالمان و متفکران اسلامی در انگلستان، کانادا، آمریکا و نیز ایران در این جهت فعالند. به طور خلاصه از نظر تاریخی، هسته آغازین آموزه علم دینی به زمان ظهور ناتوانی علوم جدید در شناخت جهان و انسان برمی‌گردد.

این گرایش در بین مسلمانها در قرن نوزدهم و پس از آشنایی با علوم جدید و گرفتار شدن کشورهای اسلامی در قلمرو نفوذ استعمار اروپایی شکل گرفته است.

به هر حال در این جستار برآنیم به بررسی و تحلیل رویکردهای موجود که به امکان و ضرورت اسلامی شدن علوم باور دارند، بپردازیم و چون بر این باوریم که امروزه مباحث مطرح شده در باب علم دینی به حدی رسیده‌اند که می‌توان از خلال تحلیل عقلی و روش شناختی و به دور از هرگونه شعارگرایی به یک نتیجه معقول رسید، سؤالهای تحقیق خود را اینگونه مطرح می‌کنیم که اولاً در هر رویکردی، علم دینی به طور اعم و علم اسلامی به طور اخص چیست و چه با تفاوت ماهوی با علوم غیر اسلامی و علی‌الخصوص با علم سکولار دارد، ثانیاً آیا اسلامی کردن علوم ممکن است و ثالثاً به فرض امکان علم دینی، آیا باید علوم را دینی کرد یا باید بستر رشد علوم را به نحوی آماده کرد که علوم در آن، به خودی خود دینی شوند.

پیشفرضها

علم دینی یک سلسله پیشفرضهای عام دارد، همان‌گونه که هر کدام از رویکردها نیز پیشفرضهای خاص خود را دارند که در تحلیل و بررسی رویکردهای علوم دینی باید بدانها اشاره شود.

یکی از این پیشفرضها در باب رابطه علم و دین است. رویکردهایی که بین علم و دین تعارض می‌بینند، مثل مادیگرایان و نصگرایان، یا نگرشهایی که قائل به استقلال دو حوزه علم و دین هستند، نمی‌توانند مدّعی علم دینی باشند. به عبارت دیگر، مدّعیان علم دینی باید به نوعی همپوشی در قلمرو علم و دین باور داشته باشند. از آنجا که در قلمرو تلاقی علم و دین، روند دینی کردن یا شدن علوم نمود آشکارتری دارد و چون این قلمرو مشترک بیشتر در قلمرو علوم انسانی قرار می‌گیرد، می‌توان قاطعانه گفت که در نگاه نخست آنچه از دینی کردن یا دینی شدن علوم بیشتر مدّ نظر است، همین حوزه علوم انسانی است. بر این اساس اگر بخواهیم دینی کردن علوم را نهادینه کنیم، لازم است رابطه بین علم و دین را وضوح معنایی ببخشیم.

اگر به این باور باشیم که مجموعه‌ای از داده‌های حسی است که یک علم خاص را به وجود می‌آورد و نظریه‌ها که جوهره اصلی علوم را تشکیل می‌دهند، برگرفته از

انعکاس وضعیتهای فیزیکی و عینی است و هیچ عامل دیگری در ایجاد آن دخالت ندارد، دیگر نمی‌توان به علم دینی باور داشت. از اینجا می‌توان نقبی به پیشفرض دوم علم دینی زد، با این تعبیر که امروزه حداقل پاره‌ای از فیلسوفان و جامعه‌شناسان علم و معرفت‌شناسان، عینیت محض در علم را امری دست‌نیافتنی می‌دانند، به گونه‌ای که بحث از تأثیرپذیری علوم از فضای فرهنگی و تأثیرپذیری نظریه‌پردازان و دانشمندان از ارزشهای حاکم امری مقبول و موجه تلقی می‌شود. به همین ترتیب، نظریه‌های علمی، به ویژه نظریات علمی مطرح در حوزه علوم انسانی بدون توجه به خاستگاه تاریخی و تعینات اجتماعی علم، مورد توجه و تحلیل قرار نمی‌گیرد. نیز بنابر این پیشفرض، علم دینی علمی است که بر خاستگاه دینی و تعینات جامعه دینی مبتنی است و از فضای دینی حاکم تأثیر می‌پذیرد.

مفهوم علم دینی

پیش از طرح و بررسی رویکردهای موجود در باب «علم دینی» لازم است مقصود از علم در عبارت «علم دینی» و مراد از خود این تعبیر بیان شود تا محدوده بحث مشخصتر گردد.

معانی علم

در فلسفه علم، سه معنا و مفهوم برای «علم» بیان شده است که عبارتند از:

۱. شناخت یا معرفت^۱: مراد از علم در این معنا که عامترین معنای آن است، «مطلق آگاهی» است با هر شیوه و روشی که تحصیل شود. به تعبیر دیگر، در این معنا دغدغهای برای روش تحصیل علم وجود ندارد؛ پاره‌ای از آن به روش تجربی حاصل می‌آید و پاره‌ای دیگر از راه دین یا عقل. بنابراین می‌توان گفت که همه علوم به یک لحاظ، به دو دسته کلی قابل تقسیمند: دسته اول، علوم است که خدا از طریق وحی به اشخاصی برگزیده، بر بشر مکشوف کرده است که صورت مکتوب آن، در قالب متون مقدّس دینی بر جای مانده است و دسته دوم علوم است که خود بشر از راه به کارگیری همه قوای ادراکی خود بدانها دست یافته است.^(۳) طبق این معنا، علی‌الاصول، علم

دینی قابل تصور است.

۲. رشته علمی^۱: مراد از علم در این معنا، مجموعه همه گزاره‌های اثبات شده‌ای است که با استفاده از روشهای مقبول و مرسوم در تحقیق، یعنی روش عقلی، باطنی (= کشف و شهود)، تجربی، و تاریخی در باب یک موضوع خاص فراهم آید. به این معنا، علم شامل همه علوم تجربی طبیعی و انسانی و همه شاخه‌های علوم عقلی و نقلی و نیز عرفان می‌شود. علم به این معنای وسیع، حاصل به کارگیری مجموع قوای ادراکی‌ای است که در اختیار همه افراد بشر، بلااستثنا و البته به درجات متفاوت، نهاده شده است.

۳. رشته علمی با روش تجربی^۲: علم به این معنا اشاره به شیوه خاصی از شناخت طبیعت و انسان بر اساس روش تجربی دارد که ذاتاً روشهای معرفت دیگر را که مبتنی بر مقدمات معرفت شناسانه و وجود شناسانه دیگری است، نفی می‌کند.

همه اختلافها در ضرورت و امکان علم دینی منحصر در این دو معنای اخیر علم است، اگرچه بیشتر چالشها نسبت به علوم تجربی، خصوصاً علوم تجربی انسانی صورت گرفته است.

علم دینی

مراد از «علم دینی» که باعث چالشهایی شده است، چیست؟ گاهی مراد از علم دینی، علمی است که در آن، مجموعه آموزه‌ها و تعالیم یک دین و مذهب خاص در باب یک موضوع کشف، استخراج، تنظیم و تبیین می‌شوند و احیاناً مورد دفاع واقع می‌گردند. به عبارت دیگر، علوم دینی علومی هستند که مستقیماً برای توجیه و تبیین مفاهیم و آموزه‌های کتاب و سنت به کار گرفته می‌شوند. به این معنا می‌توان کلام اسلامی، اخلاق اسلامی و فقه اسلامی را سه علم دینی به حساب آورد. به دلایلی، این تعبیر از دینی کردن علوم مراد و مقصود مدعیان «علم دینی» نیست، چرا که اولاً مدعیان علم دینی معتقد نیستند که باید روشهای چهارگانه علوم یعنی روشهای عقلی، کشف و شهود، تجربی و نقلی را کنار گذاشت و تنها به سراغ کتاب و سنت یا معجزات علمی ادیان رفت و ثانیاً این تعبیر از دینی کردن علوم، علاوه بر اینکه باعث گریز و مخالفت کسانی می‌شود که دلدادۀ علم‌اند، با آنچه در کتاب و سنت آمده است، مطابقت ندارد.

1. discipline.

2. science.

گاهی مراد از علم دینی علمی است که در آن، راجع به پدیده دین، به طور کلی، یا راجع به ادیان بحثهای تجربی، یا عقلی، تاریخی می شود. به این معنا، روانشناسی دین، جامعه شناسی دین، انسان شناسی دین، فلسفه دین، تاریخ ادیان و دین شناسی تطبیقی^۱ را می توان علوم دینی محسوب کرد. اینها علومی هستند که ناظر به پدیده دینند و درباره این پدیده از نظرگاههای مختلف و با روشهای گوناگون مطالعه و تحقیق می کنند. مراد از علم دینی در این معنا، «مطالعات علمی در باب دین» است. این معنا از علم دینی نه تنها ممکن، بلکه مطلوب و ضروری نیز هست، ولی مسلماً مراد غالب کسانی که از دینی کردن علوم دم می زنند، این معنا نیز نیست.

گاهی معنای سومی مراد و مقصود مدعیان علم دینی است. تلقی پاره ای از مدعیان علم دینی این است که به جای انواع علوم و معارفی که انسانها به مدد چهار روش تجربی، عقلی، شهودی و عرفانی، و تاریخی پدید آورده اند، علوم و معارفی را با الهام گرفتن از خود متون مقدس دینی یا سازگار با ارزشهای آن و یا تغییر پیشفرضهای علم جدید، با استفاده از همان روشها بسازند و پردازند و آنها را جایگزین علوم و معارف جدید غیردینی کنند. مراد از علم دینی در این معنا «علم دینی شده» است. در این تلقی، کسانی که چنین مراد و مقصودی دارند، البته می خواهند جمیع علوم و معارف را دینی و در جهان اسلام، اسلامی کنند، ولی شاید بیشترین تأکیدشان بر دینی و اسلامی کردن علوم تجربی باشد. در میان علوم تجربی نیز شاید بیشتر به دینی سازی علوم تجربی انسانی اهتمام داشته باشند.

این گرایش معرفتی جدید، گاهی در پی ساخت شکنی و تغییر درون علمی علوم و معارف جدید و بازسازی آنها در شکل و سیاقی متفاوت با پوزیتیویسم و ماتریالیسم غربی است و گاهی به دنبال صرف تغییر محتوای علوم جدید (تغییر برون علمی) در نتیجه تغییر پیشفرضها و جهان بینی غالب بر آن است. بر طبق این تلقی اگر مطالعه طبیعت، جامعه و انسان در چارچوب جهان بینی دینی انجام گیرد، آن را علم دینی می خوانیم و اگر فارغ از جهان بینی دینی صورت گیرد، آن را علم سکولار و جدید می نامیم.^(۴)

اما گاهی هم معنای چهارمی از علم دینی مراد است که نسبت به معنای پیشین

1. comparative religion.

خاص می‌باشد، یعنی این تلقی که به جای علوم تجربی انسانی، علمی در باب مسائل اجتماع و انسان با بهره‌گیری از متون مقدس دینی و مذهبی و با روش و معیار خاص معرفت دینی، یعنی تفسیر متن و روش اجتهادی، بسازند و بپردازند. اگر مراد از علم دینی این معنا باشد، نتیجه آن هر چه باشد، قطعاً از نوع علوم تجربی (science) نخواهد بود، چرا که با روش و شیوه این علوم حاصل نشده است.

معنای سوم و چهارم از معانی پیشگفته، رویکردهای متعددی در باب راهکارهای علمی دینی سازی علوم را در بردارد که در ادامه، به بررسی و تحلیل آنها خواهیم پرداخت.

رویکردها

واضح است که همه علوم کنونی حاکم بر جهان، غیردینی و دارای عیوب و نقائص و دستخوش پاره‌ای کمبودهاست. در مقام تشخیص این عیوب و کمبودها، صاحب‌نظران اختلاف نظرهای فراوان دارند. اما در مقام درمان و ارائه راه‌حل می‌توان گفت که همه صاحب‌نظران دینی در چهار گروه جای می‌گیرند که هر گروه، شامل چندین رویکرد و گرایش خاص است:

الف) گروه سنت‌گرایان؛ این گروه بر این باورند که عیوب، نواقص و کمبودهای این علوم، ریشه در ماهیت مدرن خود آنها دارد و امکان رفع و حل آنها وجود ندارد و از این رو، چاره‌ای جز طرد و رد علوم مدرن و سکولار نیست. پس باید ضمن طرد این علوم، اقدام به بازسازی و احیا یا ایجاد و تدوین علوم سنتی کرد.

ب) گروه دوم برآنند که این مسائل و مشکلات عمدتاً ریشه در ماهیت غیردینی این علوم دارد. از این رو، حل و رفع آنها با حفظ این ماهیت، کاری نشدنی است ولی در عین حال، احیاء علوم سنتی نیز کارآمد و مفید نیست و در نتیجه، بنابراین چاره‌ای جز ساخت شکنی علم جدید و غیردینی وجود ندارد. بنابراین ضمن تجدید نظر در موضوع، روش و هدف علم سکولار باید به ساخت و پرداخت علوم دینی کارآمد و مفید به حال جامعه دست زد.

ج) گروه دیگری سعی دارد که با حفظ ماهیت و ساختار غیردینی علوم، مسائل و معضلاتی را که دامنگیر آن علم و جوامع شده‌اند، حل و رفع کنند. این گروه بر این باورند

که با تغییر جهانبینی، ارزشها و پیشفرضهای حاکم بر این علوم، یا تغییر بستر جغرافیایی آنها یا تغییر مقام کشف و گردآوری و الهام از متون دینی، و گاهی حتی با تغییر فرد عالم و دانشمند، علمی هماهنگ با فرهنگ و باورهای حاکم بر جوامع دینی پدید خواهد آمد. (د) رویکرد آخر نیز باور به گفتمان علم و دین برای ساخت و پرداخت علم دینی دارد. راهکار عملی این رویکرد تلفیقی است از رویکردهای گذشته. این دیدگاه برای ایجاد علم دینی مراحل چندگانه‌ای را در نظر می‌گیرد که شامل تغییر پیشفرضها، تغییر ساخت علم جدید، احیای علوم سنتی با روش جدید و... می‌باشد.

دو نکته در اینجا شایان ذکر است. نخست اینکه یکی از تفاوت‌های اساسی بین گرایشهای مختلف در رویکردهای گذشته این است که طبق پاره‌ای گرایشها، دینی شدن علوم یک فرایند خود به خودی است، با این بیان که اگر در بستر ایجاد و توسعه علوم، جهانبینی، ارزشها و پیشفرضهای دینی حاکم باشد، علوم ساخته شده در آن بستر، یقیناً دینی خواهد بود و بر فرض حاکم بودن روحیه غیر دینی، علوم تکون یافته در آن زمینه، مسلماً غیر دینی است. اما طبق پاره‌ای دیگر از گرایشها باید عالمانه و عامدانه علوم را دینی کرد. نکته دوم آن است که هر چهار رویکرد، مبتنی بر موضع کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی‌اند که تعبیر «علم دینی» را با معنا تلقی می‌کنند؛ اما اگر وحدت‌گرایی معرفت‌شناختی در باب علم پذیرفته شود، دین از قلمرو علم خارج و تعبیر «علم دینی» بی‌معنا خواهد بود.

الف - ۱) نگرش سنتی یا علم مقدس:^(۵) این نگرش که مخالف حفظ ماهیت و ساختار غیردینی علوم معاصر است، علوم اسلامی را علمی می‌داند که از قرن دوم هجری قمری به این سو به دست مسلمین شکل گرفته و توسعه یافته است. این علوم یکی از مهمترین مطالعات درباره طبیعت و پدیده‌های انسانی از منظر و نگرش دینی‌اند. بر طبق این رویکرد، تمدن اسلامی در طول هفتصد سال، از قرن دوم تا نهم هجری قمری، احتمالاً خلاقترین تمدنها در زمینه علم بود و علوم اسلامی در پیشاپیش فعالیت‌های علمی در زمینه‌های متعدد قرار داشت. اگرچه از قرن نهم هجری به این سو، علوم اسلامی به تدریج رو به افول گذاشت، اما هیچگاه به تمامی خاموش نشد.^(۶)

علوم اسلامی، مجموعه‌ای از معارف الهی و دانشهای بشری است که ریشه در سرچشمه وحی دارد و از آن مبدأ فیض اشراق شده و طی آن قرون، از منابع مختلف، از

یونان و اسکندریه و رم گرفته تا ایران و هند و چین بهره‌های گوناگون برده و به صورت درختی تنومند در آمده است. علم در این رویکرد به معنای رشته علمی^۱ است که شامل قلمروی بس پهناور است و نه تنها فقه و مسائل حقوقی را در بردارد بلکه شامل علوم طبیعی، ریاضیات، نجوم و غیره نیز می‌شود.^(۷) این علوم، شیوه مطالعه مستقلی در باب ماهیت پدیده‌ها، علّیت، رابطه و نسبت میان صورگوناگون اشیاء و معنای تغییر و تحول در جهان طبیعت و هدف و غایت قصوای آن بوده است. همه این موضوعات در علوم اسلامی در پرتو تعالیم قرآن و حدیث مطالعه می‌شد و این علوم به این ترتیب شکل گرفته است.^(۸) از این نظر تفاوت اساسی علوم سنتی یا مقدس با علوم جدید در آن است که علوم سنتی بر اصول هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای بسیار متفاوت با اصول هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه علم جدید مبتنی است. تفاوت علم مقدس با علم جدید به معنای متعارف امروزی آن، این است که ریشه‌ها و اصولش در مابعد الطبیعه یا علم مقدس واقع است، و هیچ‌گاه جهان، امر مقدس را در مقایسه با علم جدید و نمی‌گذارد که مقدماتش مستغرق در تجربه باوری و عقل باوری است و با هر معرفت والا مرتبه‌تری قطع رابطه کرده است.^(۹)

روش علوم مقدس که عملاً چیزی نیست جز علوم سنتی‌ای که در دامان تمدنهای سنتی پرورده شده‌اند، متناسب با موضوع مورد تحقیق متفاوت است. روشهای کشف شده در دوران طلایی اسلامی، طیفی را تشکیل می‌دهد که از وحی و اشراق (=کشف و شهود) تا حس و تجربه را در بر می‌گیرد. این روشها نه متعارض بلکه مکمل یکدیگرند و همه در سایه توحید، وحدت دارند.

یکی از ویژگیهای اساسی این نگرش، وحدتی است که بر پایه آن، علوم اسلامی بنا شده‌اند؛ هم از این جهت که به علوم مختلف و نگرشهای متفاوت علمی وحدت می‌بخشد، و هم از این جهت که همه علوم که به حق ممکن است اسلامی نامیده شود، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازد.^(۱۰) همچنین اتکا به اصول وحی و جهان‌بینی اسلامی و جمع بین معارف الهی و علوم بشری، از خصائص دیگر علوم اسلامی در این نگرش است. این علوم، به تدریج علوم عقلی تمدنهای دیگر، و به طور کلی، آنچه را در خور پذیرفتن از جهت نگرش توحیدی و یکتا پرستی بود، در خود جذب کرد و باعث شد در

طول دوران، تمدن اسلامی مرکز تفکر و دانش در سطح جهان باشد.^(۱۱)

این نگرش نسبت به علم اسلامی بر آن نیست که علم اسلامی را از دیدگاه علم جدید و از مفهوم «تکاملی» تاریخ مورد مطالعه قرار دهد. این نگرش بر این باور است که چرا باید برای شناخت طبیعت و پدیده‌های آن با علوم و مکاتب فکری‌ای که امروزه در غرب بر اساس الحاد شکل گرفته است، آغاز کنیم. چرا باید بکوشیم آنها را دینی کنیم؟ چرا به متن سنت فکری - اسلامی خودمان عنایت نکنیم و علمی را که در درون فرهنگ و جامعه ما رشد کرده است، کامل یا دینی ننماییم؟ آیا مسلمانان، این قبیل مسائل و معضلات را نداشته‌اند؟ در این نگرش، دینی شدن علوم سنتی آسانتر است از دینی شدن علوم جدید. اگر علوم جدید را بتوان به گونه‌ای تغییر داد که خصوصیات غیردینی را نداشته باشد، منافای با اسلام نیست، اما علم به دست آمده دیگر علم موجود نخواهد بود. علم جدید از آن رو که وجهی از واقعیت را نشان می‌دهد، با اسلام منافاتی ندارد، اما سکولاریزم در تار و پود آن رسوخ کرده است. تا وقتی خصلت سکولار و اومانستی این علم که بعد از رنسانس به وجود آمده است، از آن گرفته نشود و با سطح عالیت‌تر معرفت سازگار نگردد، از روح عقل الهی و وحیانی تهی است و اگر آن خصلت از آن ستانده شود، دیگر آن علوم نخواهند بود. پس در این عرصه، وظیفه عالم مسلمان معاصر چیست؟ طبق این نگرش، وظیفه اساسی عالم مسلمان معاصر دو چیز است: زنده کردن روشها و ساختار علمی دوران طلایی اسلام و ارائه روشهای کشف شده در قالب جدید و متناسب با علوم جدید.^(۱۲)

نکات درخور توجه در این نگرش، عبارتند از:

۱) مراد از علم در این نگرش، رشته علمی است که شامل همه علوم تجربی طبیعی و انسانی و شاخه‌های علوم عقلی و نقلی و عرفانی می‌شود. در نتیجه، منظور از «علم اسلامی» انواع و اقسام علمی است که مسلمانان در فرهنگ و جامعه اسلامی و در دوران طلایی اسلام به مدد طیف وسیعی از روشها و با استفاده از کتاب و سنت پدید آورده‌اند که اساساً متعارض با علوم و معارف جدید و غیردینی معاصر است.

۲) این نگرش فقط به بیان مراد از علوم اسلامی که ظهور و بروزش جریانی طبیعی و غیر عامدانه بوده، پرداخته است، اما اینکه «علم دینی» در تلقی مدعیان این نگرش به چه معناست، اصلاً تبیین نشده است.

۳) این نگرش از نظر وجود در جهان کتابخانه‌ای در دوران طلایی اسلام، جای معتنا بهی را اشغال کرده است و در آن دوران، کتب زیادی با این نگرش منتشر شده است، ولی از آنجا که قائل به احیاء و گسترش آن علوم در دوران معاصر است، آثار چشمگیری و قابل ملاحظه‌ای با این نگرش و در ادامه آن علوم یا اصلاً منتشر نشده یا به قدری نادر است که مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

۴) اساساً این نگرش خارج از موضوع «دینی سازی علوم» است که امروزه در محافل علمی و آکادمیک مطرح است. شک نیست که وقتی از اسلامی سازی علوم سخن می‌رود، اسلامی کردن علوم اسلامی مراد نیست، چرا که این تعبیر بی‌معنا و این کار تحصیل حاصل است. بنابراین، کسانی که درصددند علوم را اسلامی کنند، در واقع می‌کوشند تا علوم غیراسلامی را که روش تحقیق آنها عقلی، تجربی یا تاریخی است و تنها بر معارف بشری مبتنی است، اسلامی سازند.^(۱۳)

الف - ۲) روش اجتهادی و استنباطی: نگرش دیگری که به دور از علوم جدید، علوم اسلامی را طراحی می‌کند، نگرشی است که به استخراج و استنباط علم از قضایای کلی کتاب و سنت باور دارد. اسلام دربارهٔ فقه و علوم دیگر اصول و قواعد کلی را ارائه کرده است و فقیه یا متخصص علوم دیگر با روشی خاص پیرامون اصول ارائه شده به استنباط می‌پردازد و هر کدام در حوزه کار تخصصی خود به نتایجی می‌رسند که به مقدار نیل عملی خود می‌توانند محصول کوشش خود را دینی بدانند. بنابراین، معنای دینی بودن یک علم در این باور، آن نیست که همه فرمولهای ریز آن علم را اسلام بیان کرده باشد، بلکه اگر خطوط کلی آن را ارائه نموده باشد، کافی است. به عنوان مثال، بسیاری از مسائل کلی اصول فقه یا قواعد کلی فقه، فقط با ارائه خطوط کلی و بدون تفریع و تجزیه و تحلیل آن، در منابع اسلامی بیان شده و اجتهاد مجتهدان روش شناس، مایه تفریع فراوان و گسترش علم اصول و فقه گشته است.^(۱۴) مقصود این نگرش آن است که با رجوع به قرآن و روایات معتبر کاری ایجابی کند، یعنی هر یک از علوم را از نو پدید آورد، مثل شیخ انصاری که فقط با استفاده از چند آیه و روایت، همه موضوعات مربوط به بیع و خیار بیع را تدوین کرد و کتاب حجیمی را پدید آورد. مواد خام برای تأسیس و ایجاد علوم جدید نیز در کتاب و سنت وجود دارد که از دل آنها می‌توان علم اقتصاد اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی و حتی زیست‌شناسی اسلامی و... را

استخراج کرد. قابل ذکر است علمی که توسط وحی خصلت دینی خود را باز یافته و از تقدس الهی بهره‌برده است به تناسب اهداف و موضوعات خود از روشهای خاصی استفاده می‌کنند.

علاقه این نگرش به دین و داده‌های دینی به حدی راسخ و شدید است که به یافته‌های انسانی، کمال بی‌اعتنایی را دارد و علوم بشری را به کلی رد می‌کند، چراکه یافته‌های عقلی، تجربی، و تاریخی حقایق غیرقطعی و موقتند و باید به محک داده‌های وحیانی سنجیده شوند.

علم دینی جایگزین علم جدید و یا به تعبیر دیگر، دینی یا اسلامی کردن علم با این نگرش امکان ندارد، چرا که اولاً در کتاب و سنت، مواد خام لازم برای پدید آوردن علوم اسلامی وجود ندارد. آشنایی بسیار اجمالی و اندک حتی با یکی از صدها شاخه علوم و معارف بشری، همه را به اعتراف به کمبود و حتی نبود مواد خام برای تأسیس یک علم و معرفت دینی وامی‌دارد. ثانیاً اگر مواد خام لازم را هم در کتاب و سنت می‌یافتیم و چنین علمی هم قابلیت تحقق خارجی می‌داشت، باز جای این سؤال بود که علم دینی‌ای که با استفاده از آن مواد خام ساخته و پرداخته می‌شود، برای چه مخاطبانی کارآیی و بهره‌دهی دارد. علوم جدید روشهای تحقیق و داوری همگانی و فارغ از دین و مکتب دارند و از این رو، می‌توانند از هر کس مطالبه قبول و تسلیم کنند، و حال آنکه علمی که طبق این نگرش ساخته و پرداخته می‌شوند، متکی به دین‌اند و به همین جهت، فقط پیروان آن دین مدعیات این علوم را می‌پذیرند.^(۱۵) ثالثاً قیاس کردن دیگر علوم به علم فقه در استخراج احکام علمی از کتاب و سنت، قیاسی مع الفارق است، زیرا ممکن است همه احکام فقهی از دل کتاب و سنت قابل استخراج باشند، اما حتی یک حکم فیزیکی یا اقتصادی قابل استنباط نباشد، به ویژه آنکه احکام فقهی در حوزه علوم دستوری^۱ و احکام علوم دیگر در حوزه علوم توصیفی^۲ قرار می‌گیرند. افزون بر این، روش اجتهادی خود دارای نقص است، چه بحث روش اجتهادی منحصر در استنباط فقهی است و در نتیجه مشکلات مختلفی که مسلمانان معاصر با آن روبرو هستند، منتسب به همین روش فقهی است. روش اجتهادی در زمینه‌های مختلف فکری و اجتماعی به ذهنیت فقیه مربوط می‌شود و دایره بحث علمی و ادراکی به علوم فقهی

1. normative.

2. descriptive.

منحصر می‌گردد.

ب) این رویکرد با تصرف یا تغییر در یکی از ارکان علم جدید (موضوع، روش و هدف)، و به تعبیر دیگر با شکستن ساختار علم غیر دینی، به دینی کردن علوم جدید باور دارد و در سه نگرش قابل بحث و بررسی است:

ب - ۱) تغییر موضوع: این نگرش که ناظر به اسلامی کردن علوم تجربی انسانی است، مدّعی است که اگر موضوع علوم جدید، نظیر اقتصاد، روانشناسی و غیره به پدیده‌های اجتماعی و روابط آنها در جامعه دینی تغییر کند، یقیناً علم دینی حاصل می‌شود، چرا که شکل‌گیری علوم انسانی جدید نیز چنین بوده است. شکی نیست که پژوهشگران و محققان اولیه علوم انسانی به یکی از دو صورت زیر نظریه‌پردازی کرده‌اند: یا الگوهای مطلوب خودشان را از یک مطالعه اجتماعی به صورت انتزاعی به دست آورده و علم مربوط به آن حوزه خاص اجتماعی را بر اساس تفسیر آن الگوها شکل داده‌اند یا اختلالات، آسیبها و نابهنجاریهایی را در نظام اجتماعی مشاهده کرده و در حل و رفع آنها به مدلها و الگوهای نائل آمده‌اند که علوم انسانی بر اساس تفسیر آنها شکل گرفته است.

عالمات متدین و مسلمان هم می‌توانند به همین سبک و شیوه، البته با بینش خاص در هر حوزه اجتماعی، به علوم اسلامی دست یابند. آنان می‌توانند الگوها، آرمانها و خواسته‌های دین را موضوع تحلیل و بررسی اجتماعی قرار دهند و فرض کنند جامعه‌ای پدید آمده که خواسته‌های اسلام در آن، تحقق یافته است. اگر موضوع علوم، تبیین روابط بین این پدیده‌ها و خواسته‌های اسلامی باشد، باز هم علم دینی معنا خواهد داشت.

طبعاً در جوامع اسلامی، مردم کمابیش به ارزشهای اسلامی پایبند هستند. اگرچه رفتارهای واقعی با الگوها یکسان نیست، لکن می‌توان مبنا و ملاک را الگوهای مطلوب نزدیک به رفتار آنان در نظر گرفت. از این رو، چون موضوع علوم انسانی مطالعه رفتار انسانها است و رفتار انسانها در جوامع دینی منبعث از افکار و ارزشهای اعتقادی است، مثلاً رفتار اقتصادی مسلمانان می‌تواند موضوع علم اقتصاد، کنش و واکنش افراد جامعه، موضوع علم جامعه‌شناسی و رفتار حاکمان و بررسی نظام سیاسی جامعه اسلامی، موضوع علوم سیاسی باشد. طبق این نگرش، علم دینی علمی است که الگوهای دینی یا پدیده‌های جوامع دینی به عنوان موضوع تحقیق آن، تلقی شوند و تحت آزمون تجربی

قرار گیرند.^(۱۶) با توجه به آنچه گذشت می توان مدعی شد که علوم دینی بر اساس تفسیر خاصی که از پدیده‌های اجتماعی دارد، هویتی مستقل از علوم جدید خواهد داشت، چه اینکه تفاوت موضوع باعث تفاوت نگرشها و مکتبها است.

در علمی که با فرایند پیشگفته پدید می آید، مدعیات چگونه مستدل و موجه می شوند؟ آنچه در علوم حائز اهمیت است، روش تحقیق و مقام داوری است. اگر اثبات گزاره‌های علمی با صرف تمسک به کتاب و سنت انجام گیرد، در این صورت، همه آن علوم، نقلی خواهند بود و نمی توان علوم تأسیس شده را جایگزین علوم جدید کرد و اگر اثبات نظریه‌های علمی به مدد روشهای تحقیق چهارگانه انجام گیرد، همان‌گونه که مورد نظر مدعیان این نگرش است، تغییر موضوع به معنای تغییر در مقام کشف و گردآوری است که در نگرش دیگری (ج- ۳) به تفصیل بدان می پردازیم.

ب - ۲) گسترش روش: این نگرش مدعی است که اگر برای فهم موضوعات تجربی و کشف واقعیتها از روش وحیانی در کنار روش تجربی و عقلی استفاده شود، علوم، دینی خواهند شد. در علم دینی، فقط روش تجربی یا عقلی، معیار صحت و سقم گزاره‌های علمی نیست، بلکه وحی هم به عنوان دریچه‌ای به جهان واقع می تواند معیار درستی و نادرستی قضایای علمی باشد.^(۱۷) طبق این نگرش، تحقیقاتی که بر پایه روشهای معتبر از منظر دین حاصل شده‌اند، علم دینی‌اند. روشهای معتبر از دیدگاه دین، عبارتند از: تجربه، عقل و وحی. به گفته مدعیان این نگرش، وحی در کنار تجربه روش اثبات قضایای علمی محسوب می شود و قلمرو آن دربرگیرنده پاره‌ای از مسائل و موضوعات علوم طبیعی و انسانی است. پس، دست کم دو روش وحی و تجربه برای شناخت موضوعات علمی وجود دارد. روش عقلی نیز با نشان دادن تناقض درونی برخی از گزاره‌های علمی و نادرستی پیشفرضها و استلزامهای آنها می تواند در تحقیقات علمی نقش اساسی داشته باشد و پاره‌ای از گزاره‌های علمی را ابطال یا اثبات کند. بر این اساس، معیار در علم دینی، معتبر بودن روشهای تحقیق و داوری آن از منظر دین است. اما سازوکار این نگرش احتمالاً آن است که آنچه را در یکایک علوم عقلی، تجربی و تاریخی ثابت شده است بر قرآن و روایات معتبر عرضه کنند و از آن میان، هرچه را که قرآن و روایات معتبر تصدیق کرد، بپذیرند و بقیه را رها کنند یا هرچه را که قرآن و روایات معتبر تکذیب کند، طرد کنند و بقیه را بپذیرند. در هر صورت، مجموعه

پذیرفته شده در شاخه علمی مورد نظر، یک علم اسلامی به حساب می‌آید.

یکی از پیشفرضهای این نگرش، عدم وحدت روش تحقیق در یک علم، خصوصاً علوم اجتماعی است که با آنچه که امروزه در روش‌شناسی علوم پذیرفته و مرسوم است، سازگار نیست. معیار رد و قبول در این نگرش چیست؟ آیا مطلبی را صرفاً بدین دلیل رد یا قبول می‌کنند که قرآن و روایات معتبر آن را تکذیب یا تصدیق کرده‌اند یا علاوه بر این، بر اساس شیوه‌های استدلال و معیارهای رد و قبول خود آن علم نیز توجیه معرفتی صورت می‌گیرد؟ در صورت اول، خروج از طوّر بحث است و مدّعیات آن برای هیچ یک از عالمان آن علم اعتبار ندارد و در صورت دوم، رجوع به قرآن و روایات معتبر بیهوده است. قابل ذکر است که این نگرش مدّعیانش را در موضعی انفعالی قرار می‌دهد و به تعبیر دیگر، این فرایند نمی‌تواند سبب پیشرفت علوم شود، بلکه می‌تواند از کثروی آن جلوگیری کند. درنهایت، مدّعیان این نگرش چگونه اثبات می‌کنند که قرآن و روایات معتبر در مقام بیان حقایق عقلی، تجربی و تاریخی‌ای که در علوم کشف شده‌اند، بوده‌اند و یا این حقایق را بیان کرده‌اند؟^(۱۸) و^(۱۹)

ب- ۳) اصلاح هدف: مراد از هدف در این نگرش، بیشتر سوگیری کاربردی است. طبق این نگرش، علوم دینی یا اسلامی علومی هستند هماهنگ و همساز با اهداف جامعه دینی که در تکامل و توسعه آن مؤثرند. گاهی هم از علم دینی، به علم مفید و نافع که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است، تعبیر می‌شود.^(۲۰) بنابراین، همه علومی که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است، جزو «علوم مفروضه اسلامی» قرار می‌گیرند. بر این اساس، علوم اسلامی شامل بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی که مورد احتیاج جامعه اسلامی است، نیز می‌شود.^(۲۱) بنابراین، مفهوم دینی یا اسلامی بودن علم جز در هدف و آثار علمی، محدودیتی برای علوم نظری، تجربی یا کاربردی ایجاد نمی‌کند. علم اسلامی در این نگرش یکی از واجبات و نوعی عبادت تلقی می‌شود که انسان را به خدا نزدیکتر می‌کند و در نتیجه نباید به نحوی به کار رود که ایمان و اخلاق را فاسد کند و موجب آسیب، فساد و بی‌عدالتی و ظلم در جامعه شود.

هرچند سوگیری کاربردی یک علم از ساختار علم به معنای یک نظام معرفتی خارج است، ولی می‌توان مدّعی شد که همین امر اثرات فراوانی در ساختار علم و تغییر آن به جای می‌گذارد و طبعاً با ساختار علم جدید و غیردینی متفاوت خواهد بود. از این

رو، این نگرش به نگرش «تغییر موضوع» یا «گسترش روش» بر می‌گردد. اما اگر با سوگیری کاربردی، تغییری در ساختار علم جدید حاصل نگردد، می‌توان این نگرش را در ذیل رویکرد جدید به علم دینی قرار داد و به بررسی و تحلیل آن پرداخت. علاوه بر این، در این نگرش، اگرچه علوم اسلامی تعریف شده‌اند، ولی نمی‌توان مراد از علم اسلامی در مقابل علم جدید را از آن به دست آورد، چرا که می‌توان چنین فرض کرد، کما اینکه چنین نیز هست، که علوم جدید نیز نافع و مفید به حال جامعه اسلامی باشند.

ج) رویکرد جدید: از این دیدگاه، علم دینی، علم تجربی سازگار با ارزشها و معارف دینی است، یعنی علومی که گزاره‌های آن با روش تجربی اثبات می‌شود و با ارزشها و جهان‌بینی دینی سازگاری دارد. در مواردی هم اگر داده‌های تجربی با آموزه‌ها و تعالیم دین ناسازگار باشد، به نحوی به چاره‌اندیشی و حلّ این ناسازگاری پرداخته می‌شود. این علوم به لحاظ استفاده از روش، تجربی و به لحاظ سازگاری با ارزشهای دین، دینی است. در این نگرش، علم دینی همان علم جدید و سکولار است، با این تفاوت که کلیت قضایای آن در چارچوب جهان‌بینی دینی دیده می‌شود و به عبارت دیگر، از روش و ابزار علم سکولار در پرتو جهان‌بینی دینی استفاده می‌شود. تفاوت علم دینی با علم غیر دینی فقط در دو جا ظاهر می‌شود: نخست، به هنگام ساختن نظریه‌های جهان شمول (با استفاده از مفروضات متافیزیکی مختلف) و دوم، در جهت‌گیری کاربردی علم (ایدئولوژیها و بینشهای مختلف فلسفی می‌توانند روی کاربردهای علم محدودیت ایجاد کنند یا آن را به جهات معینی سوق دهند).^(۲۲) در نتیجه، با حفظ استقلال عناصر هر یک از علم و دین، پیوندی بین نظریه‌های علمی و امور دینی حاصل می‌شود که دین تلطیف‌کننده تندی، خشکی و تیزی علم گردد. همین که نظریه‌های علمی متأثر از امور ماورایی و ارزشی باشد، حاکی از وجود علم دینی است.

این رویکرد به علوم تجربی، ساخت شکنی علم، یعنی تغییر موضوع یا گسترش روش، را در سر ندارد. پس معنای علم دینی این نیست که آزمایشگاه و نظریه‌های فیزیکی یا هر علم دیگری کنار گذاشته شود یا به طریقی جدید دنبال گردد. مراد از علم دینی این نیست که فرمولهای شیمی و فیزیک یا کشفیات زیست‌شناسی را از متون مقدس دینی استخراج کنیم، بلکه منظور، قرار دادن کلیت قضایا در یک متن متافیزیکی دینی است.

این رویکرد خصوصاً در عصر «مابعد پوزیتیویسم» اهمیت خاصی پیدا کرده است، به گونه‌ای که تأثیر امور ماورایی در ایجاد و فرایند تکاملی فرضیه‌های علمی بدیهی تلقی می‌شود. از این رو، چالش علم دینی بیشتر در میزان نقش و قلمرو امور دینی در علم می‌باشد نه در اصل آن.^(۲۳)

از آنچه در باب علم دینی، بر طبق این رویکرد، گذشت، می‌توان مراد از علم اسلامی را به دست آورد: علمی که مشتمل بر ارزشهای اسلامی است و با اصول، معیارها و اهداف وحی اسلامی تطابق دارد و به آن متعهد است. برخلاف علوم جدید و غیر دینی، علم اسلامی غایت‌انگار است و در شناخت طبیعت علاوه بر اتکا به علل مادی به علل غیر مادی نیز تکیه می‌کند. در این علوم است که رابطه بین این دو گونه علل برقرار می‌شود و منجر به یک نگرش کل‌نگرانه از علل می‌گردد.^(۲۴)

این رویکرد که به دینی یا اسلامی کردن علوم باور دارد، با این پرسش مواجه است: آیا می‌توان سنخ دینی علوم جدید را که انسانها به مدد چهار روش تجربی، عقلی، کشف و شهود، و تاریخی پدید آورده‌اند، پروراند و ساخت و آنها را جایگزین علوم و معارف غیر دینی کرد؟ برای جواب به این سؤال، لازم است سازوکار قرار گرفتن کلیت قضایای علوم در یک متن متافیزیکی و در چارچوب جهانبینی دینی بررسی شود و در ضمن هر یک از آنها، امکان یا عدم امکان جانمایی علم دینی در این رویکرد تحلیل گردد. ساز و کارهای ارائه شده از طرف مدعیان این نگرش متعدد است، ولی انتخاب یکی از آنها منافاتی با سازوکارهای دیگر ندارد. همین نکته در باب رویکردها نیز صادق است؛ محور قرار دادن یک رویکرد به معنای عدم تداخل دیگر رویکردها در آن نیست.

ج - ۱) تغییر پیشفرضها: طبق پاره‌ای از نظریه‌های فلسفه علم، هر علمی از دو بخش تشکیل شده است: بخش نظری و مکتسبات تجربی و دیگری، پیشفرضهایی که در آن علم وجود دارد. به تعبیر رساتر، نظریه‌های علمی همواره با پیشفرضهای ارزشی و مبانی نظری آمیخته است که نهایتاً روی تصمیم‌گیری‌های کلی در علم تأثیر می‌گذارند.^(۲۵) تاریخ علم حاکی از موارد فراوانی است که پاره‌ای از پیشفرضها و اصول متافیزیکی نقش سرنوشت ساز در اعلان پاره‌ای نظریه‌ها داشته‌اند.^(۲۶) به هر جهت، طبق این نگرش که علم جهت دار است و روی کاربردهای علم اثر می‌گذارد، رد یا قبول نظریه‌های علمی بیشتر مبتنی بر پیشفرضهایی است که هرگاه تغییر کند، این نظریه‌ها نیز

تغییر خواهند کرد.

علمی که در غرب ساخته و پرداخته شده‌اند، دارای فرهنگ و تاریخ خاص خویش‌اند و پیشفرضهای خود را دارند و فکر الحادی و مادی در حد بسیار بالایی در آنها اشراب شده است. حال اگر بر اساس بینش دینی، آن پیشفرضهای الحادی را کنار گذاریم و پیشفرضهای دینی را جانشین آنها کنیم، علوم را دینی کرده‌ایم. بر این اساس، همان گونه که در قرون وسطا، هم در جهان اسلام و هم در جهان مسیحیت، اعتقادات دینی و معرفت علمی در یک چارچوب متافیزیکی جامع وحدت یافته بود که با پیدایش علم جدید، از بین رفت و دانشمندان، تابع جهانبینی‌های مختلف شدند، امروزه هم می‌توان علوم جدید را با تغییر پیشفرضهای متافیزیکی در یک چارچوب دینی وحدت بخشید و به تعبیری، آنها را دینی کرد.

در پاره‌ای از نظریه‌های این نگرش، اگرچه برای دینی کردن علم مراحل چهارگانه ذکر شده است، مع الوصف تأکید بیش از حد روی تغییر پیشفرضها ما را بر آن داشت تا این نظریه را در زمره «تغییر پیشفرضها» بیاوریم. این نظریه بر این باور است که نظریه علمی به دست آمده، به این جهت صبغه دینی دارد که از پیشفرضهای برگرفته از آموزه‌ها و تعالیم دینی نشأت یافته است.^(۲۷)

تغییر پیشفرضهای علم به غایت دشوار و پیچیده است، زیرا احتمال دارد پیشفرضهایی که صریحاً مبتنی بر الحاد است، مورد توجه قرار گیرد و از پیشفرضهایی که الحاد را به طور ضمنی در بردارند، غفلت شود. مثلاً علم جدید، انسان و جامعه انسانی را بر اساس نظریه تکامل داروین تفسیر می‌کند؛ آیا با جایگزین کردن این پیشفرض با این اعتقاد دینی که «خدا انسان را آفریده است» چه مقدار از بینشهای علم متحول می‌گردد؟^(۲۸) علاوه بر این، با فرض عدم پذیرش و رد پیشفرضها، احتمال دارد ساختار و قالب علم از علوم جدید اخذ شود که خود مبتنی بر الحاد است. همچنین با تغییر پاره‌ای از پیشفرضهای علم جدید، روش آن هم عوض می‌شود که خود باعث دگرگونی کل هویت علم جدید می‌گردد.

ج - ۲) علم عالم دینی: این نگرش، بر آن است که سازوکار قرار گرفتن کلیت قضایا در چارچوب جهانبینی اسلامی، پرهیز از آفات علم و غنی‌تر کردن آن و حاکم شدن بینش الهی بر عالم و دانشمند است. اگر عالم و پژوهشگر با چارچوب جهانبینی اسلامی

و ارزشهای آن آشنا باشد، مهم نیست که فیزیک مطالعه کند یا جامعه‌شناسی؛ او می‌تواند بفهمد که چه چیزهایی با این چارچوب هماهنگ نیست، زیرا آنچه در جهان خارج وجود دارد، عالم دینی است نه علم دینی، چون علم یک چیز بیش نیست. عالم و دانشمند است که با پشتوانه‌های فلسفی خود به علم رنگ می‌زند و آن را به صورت دینی یا غیر دینی عرضه می‌کند. این تلقی، در علوم انسانی نمایان‌تر است، چه علوم طبیعی آمیخته به ارزش نیست. وقتی علمی از علوم انسانی از سرزمین دیگری وارد جامعه دینی و اسلامی شود، در واقع عالمان هم همراه آن به سرزمین ذهن و ضمیر دانشمند وارد می‌شوند. از طرفی آنچه ما اصولاً از دین می‌آموزیم، بیشتر و عمدتاً امور ارزشی است و چون علوم انسانی، حامل و ناقل ارزشها هم هستند، این دو گونه ارزش که یکی از دین و مکتب الهی و دیگری از عالمان علوم انسانی اخذ شده‌اند، گاهی با هم در تناقض و تعارضند. بنابراین، در مورد علوم انسانی دو کار باید انجام داد: جراحی منطقی و جدا کردن دانش از ارزش مادی و الحادی و دیگر، تربیت عالمان واقف به شرع و مسلط بر معارف و اندیشه‌های خالص دین و انسان‌شناسی مذهبی از یک طرف، و متبحر در علوم انسانی جدید از طرف دیگر. طبق این نگرش، وقتی یک متفکر درباره امری فکر می‌کند، تمام زوایای ذهن و تمام اضلاع شخصیت او در همکاری نزدیک با هم و به صورت یک کل واحد با آن روبرو می‌شود و او تمام هویت فرهنگی - اجتماعی خود را در اندیشه خود می‌گنجانند. حال اگر ما عالمانی اسلامی داشته باشیم که هم بر مبانی شریعت و به خصوص انسان‌شناسی آن مسلط باشند و سرزمین ذهنشان از عطر و بوی معرفت الهی آکنده باشد و هم بر علوم انسانی و روش‌شناسی آن احاطه یابند، ضمیر این عالمان زمینه حاصلخیزی خواهد بود برای خلق، تولید و رشد علوم انسانی - اسلامی. اسلامی بودن علم، معنایی جز این ندارد. پس وظیفه ما این است که زمینه و فضا را آماده و اسلامی کنیم. (۲۹)

در نقد این نگرش باید خاطر نشان کرد که اگر کتابهای علمی صرفاً یافته‌های تجربی را به دور از تعبیر و تحلیلهای دانشمندان که مسبوق به مفروضات فلسفی و ایدئولوژیکی است، عرضه می‌کردند، به اعتباری می‌توانستیم خود علم را فارغ از ارزشها تلقی کنیم و صفت دینی یا غیر دینی را فقط همراه عالم بیاوریم، اما در عمل، اصلاً چنین نیست و عرضه یافته‌های علمی همواره باری از ارزشها به همراه داشته

است. علاوه بر این، پاره‌ای از ایده‌های مهمی که در علوم نقش سرنوشت‌سازی دارند، متأثر از ارزشهای دینی بوده‌اند^(۳۰) و صرف قرار گرفتن اندیشه‌ای در ذهن مسلمانان، آن را به اندیشه‌ای اسلامی بدل نمی‌کند، بلکه باید این اندیشه‌ها با آموزه‌های دینی مستقر در ذهن و ضمیر مسلمانان نیز تناسب داشته باشد.^(۳۱)

ج - ۳) **مقام کشف و گردآوری:** طبق این نگرش می‌توان با الهام گرفتن از پاره‌ای گزاره‌های مذکور در متون مقدس دینی و مذهبی، نظریه‌ای درباره موضوع یا مسأله‌ای ساخت و پرداخت و سپس سعی کرد که به مدد روشهای مورد قبول علمی که آن نظریه به حوزه معرفتی آن تعلق دارد، نظریه را برای دانشمندان آن رشته علمی معقول و مقبول کرد. به عبارت دیگر، می‌توان از متون مقدس به عنوان منشأ الهام نظریه‌های علمی سود جست. بنابراین نگرش، علم دینی علمی است که موضوع آن از دین اخذ می‌شود و به مدد شیوه متبع و مقبول هر حوزه علمی، اثبات می‌گردد. از این رو، معرفت دینی در عرصه نظریه و محتوای علم مؤثر است، اما از لحاظ روش هنوز به روش و شواهد تجربی متکی است و به مدد روش تجربی علوم جدید اثبات می‌شود.

گاهی ماحصل و نتیجه تعبیر کسانی که اصطلاح «عالم دینی» را به کار می‌گیرند، جز نگرش پیشگفته نیست، چرا که در مقام کشف و گردآوری، ابزارها و مفاهیمی در اختیار عالمان مسلمان هست که در اختیار دیگران نیست و آنان با این ابزارها و مفاهیم به گونه‌ای متفاوت با آنچه در جامعه غیر اسلامی ساخته می‌شود، قالب سازی می‌کنند. از این رو، علومی که در جامعه اسلامی ساخته و پرداخته می‌شود، یقیناً با آنچه در جامعه غیر اسلامی ساخته می‌شود، متفاوت خواهد بود.^(۳۲)

باید توجه داشت که، طبق این نگرش، علوم ساخته شده، در مقام داوری صیغه اسلامی ندارد و فقط در مقام کشف و گردآوری است که می‌تواند «اسلامی» نامیده شود و مقام گردآوری، نه اهمیتی دارد و نه به علم حجیت و قداستی می‌بخشد، چرا که در مقام کشف و گردآوری می‌توان از هر منبع و مأخذی الهام گرفت، ولی مهم آن است که در مقام توجیه و داوری بتوان آن را اثبات کرد و این کار امکان ندارد، مگر به مدد روش‌شناسی مورد قبول عالمان علم مورد نظر. البته الهام‌گیری از هر منبع و مأخذی، خود به تکثرگرایی^۱ در مقام کشف و گردآوری نظریه‌های علمی می‌انجامد که با

1. Pluralism.

انحصارگرایی^۱ مدعیان علم دینی و اسلامی سر ناسازگاری دارد. مضافاً بر این که اگر به کارگیری روش تجربی به سود مدعیات علوم غیردینی و به زیان دعاوی علوم دینی شد، در آن صورت، چه باید کرد؟ روش تجربی را تخطئه کنیم یا دعاوی دین را؟ چگونه و به چه دلیل؟^(۳۳)

ج - ۴) نگرش جغرافیایی: پاره‌ای از اندیشمندان نیز این رویکرد را به لحاظ حوزه جغرافیایی‌ای که علوم در آن پدید آمده و رشد کرده است، مدنظر قرار می‌دهند، یعنی گاهی به این دلیل که یکی از علوم، در یک سرزمین و جامعه اسلامی ساخته و پرداخته شده است، به آن اسلامی اطلاق می‌شود. اسلامی بودن در اینجا به این معنا است که این علم یا این نظریه در میان مسلمانان پدید آمده است، یعنی مسلمانان با الهام از معارف دینی به خلق و ساخت این علوم پرداخته‌اند. در این نگرش، کاربرد کلمه «اسلامی» برای علوم یا بعضی از آنها، در واقع کاربردی مجازی است و بهتر است به جای آن، اصطلاح «علم مسلمانها» را به کار ببریم. بنابراین، علوم اسلامی علمی هستند که بر فرهنگ و اندیشه مسلمانان مبتنی‌اند.^(۳۴)

اگرچه پاره‌ای از نگرشهای این رویکرد موجه‌تر از رویکردهای دیگر می‌نماید، ولی باز خالی از نقص و عیب نیست، زیرا در قالب الفاظ و تعبیراتی بیان شده است که به هیچ روی وضوح مفهومی ندارد. افزون بر این، هرگونه سعی در جهت ابضاح مفهومی آنها فقط به خرق اجماع توافق کنندگان می‌انجامد.

شایان ذکر است که یکی از تمایزهای اساسی بین دو رویکرد اخیر با نگرش سنتی در رویکرد اول، آن است که اسلامی شدن علوم در نگرش سنتی یک امر طبیعی و فراهم آمده در یک بافت فرهنگی متناسب با جهانبینی اسلامی و برآمده از وحی الهی است و بر پایه این دیدگاه، اسلامی کردن علوم، نامعقول می‌نماید، زیرا نمی‌توان علم را خلق کرد، بلکه علم خود به خود و به شکل طبیعی پدید می‌آید، ولی بنابر رویکرد دوم که می‌توان آگاهانه ساخت علوم را به هم ریخت و در ارکان آن تصرف کرد و بنابر رویکرد اخیر که می‌توان با قرار دادن کلیت قضایای علمی در چارچوب جهانبینی اسلامی و همساز با ارزشهای دینی علوم را دینی یا اسلامی کرد، دینی سازی علوم فرایندی آگاهانه و عامدانه است.

1. Exclisivism.

تفاوت دیگر این رویکردها آن است که نگرش سنتی از رویکرد اول، جایی را برای خود در جهان سوم پوپری^(۳۵) (= جهان کتابخانه‌ای) اشغال کرده است، در صورتی که دو رویکرد اخیر هیچ جایی برای خود تصاحب نکرده‌اند، یا حداقل در ابتدای راه هستند و تا رسیدن به جایگاهی در جهان کتابخانه‌ای راه زیادی را باید بپیمایند.

د) **گفتمان علم ودین (= رویکرد تلفیقی):** یکی از رویکردهای علم دینی رویکرد گفت و گوی یافته‌های بشری و علوم با داده‌های وحیانی و دین است.^(۳۶) مدعی این رویکرد، «مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی»، بر این باور است که برای احیای علوم و ابتکار علمی باید علوم جدید و عوامل خلاقیت آنها را فراگرفت، ولی پذیرش بی چون و چرا و بدون پالایش آنها از ضد ارزشهای دینی، باعث تسلط بیگانگان بر جامعه دینی ما می‌شود.

مدعیان این رویکرد برای تحقق این نگرش می‌کوشند پژوهشها و تحقیقات جدید و همه جانبه‌ای را در باب علوم جدید و خصوصاً علوم اجتماعی و انسانی ارائه کنند. این تحقیقات، مسائل اساسی، روشها، دستاوردهای علمی، و نیز منابع اصلی و اساسی هر علمی را بیان می‌کند و افزون بر آن، مهمترین نقدهای صاحب‌نظران غربی و دیدگاه اندیشمندان مسلمان را در مورد هر علم توضیح می‌دهد تا عالم مسلمان، منتقدانه و همراه با استقلال فکری برای هرگونه فعالیت علمی، به آنها مراجعه کند.

از این منظر، ساخت و پرداخت علوم اسلامی با اصلاح، بازسازی و ترمیم روشهای گذشته و مجهز شدن به روشهای نوین و کار آمد امکان دارد. علومی که در تمدن اسلامی وجود داشته، دارای روشهایی بوده است که به کارگیری آنها تکاپوی حل مشکلات و مسائل را می‌کرده و در قلمرو آنها تحقیق صورت می‌پذیرفته است و پویایی علوم مرهون آن روشها بوده است. بعد از آن دوران طلایی، روش آن علوم با بحران مواجه شد تا بالاخره با کنار رفتن علوم اسلامی از عرصه‌های مختلف، علوم سکولار جای آنها را گرفت. ولی می‌توان علوم، مخصوصاً علوم انسانی، را با تلاش و جستار در دو منبع کتاب الهی و جهان مادی، احیاء کرد. این رویکرد اهتمام خاصی به تلفیق عناصر زنده و پویای میراث اسلامی و علوم جدید و غربی دارد. بنابراین، علوم اسلامی با صرف افزودن پسوند اسلامی به علوم یا با آوردن آیاتی در تأیید برخی موضوعات علمی، ساخته و پرداخته نمی‌شود. البته سازوکار این تلفیق، بین متفکران این نحله فکری

متفاوت و گاه متعارض است. به هر حال، با تصفیه علوم جدید و بازسازی آنها در سیاقی نو به گونه‌ای که از جنبه یکسونگرانه مادیشان رها شوند و با نظام معرفتی دینی پیوند بخورند، می‌توان به علوم دینی دست یافت. (۳۷)

سازوکار اسلامی سازی علوم، با اسلامی سازی نظام معرفتی و با بازسازی و اصلاح شیوه تفکر پیوند نزدیکی دارد. در واقع، مراد این نحله از «اسلامی سازی معرفت» معرفت اسلام‌گرایانه یا اسلام‌گرایی در زمینه معرفت است و به همین جهت، بخش زیادی از فعالیتهای این مؤسسه بر اسلامی کردن معرفت متمرکز شده است. اسلامی کردن معرفت نیز نیازمند تلاشهای بی‌شائبه در جهت تبلور خاستگاه و اصول اساسی اسلام به عنوان مبادی اولیه و تسلط کامل بر مبانی دینی، یعنی قرآن کریم و سنت نبوی(ص) و نیز نیازمند آشنایی با علوم اسلامی مرتبط با این دو، مانند تفسیر، فقه، حدیث، اصول، ادبیات عرب و تاریخ صدر اسلام، و نهایتاً نیازمند آگاهی نسبت به علوم و مسائل دنیای معاصر و روشهای حاکم بر آن است. (۳۸)

اسلامی کردن معرفت در این رویکرد، عنوانی است برای روشی فکری در تبادل معرفتی و علمی دو تمدن غرب و اسلام که در قالب کشف و گردآوری، داوری، روش، ترکیب نظریه‌ها، تألیف و... به فعالیت معرفتی می‌پردازد. این رویکرد، به علوم انسانی محدود نمی‌شود و همه علوم محض و کاربردی را نیز شامل می‌شود. بر طبق رویکرد تلفیقی، انتظار از علوم اسلامی آن است که به اوضاع و احوال بشر در جهان نظم بدهد و زندگی او را به گونه‌ای سامان بخشد که از عهده انجام وظیفه خود در جهان برآید. رویکرد تلفیقی خود طیف وسیعی از نظریه‌های مختلف را در بردارد که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

الفاروقی: یکی از بارزترین تلاشهای انجام شده برای اسلامی کردن معرفت و به تبع آن، اسلامی کردن علوم در دهه هشتاد رساله اسماعیل الفاروقی است. به نظر وی، راه عملی اسلامی کردن معرفت آن است که علوم تخصصی مختلف را اسلامی کنیم و یا به تعبیر بهتر، کتابهای تخصصی دانشگاهی را در رشته‌های مختلف طبق دیدگاه اسلام منتشر سازیم.

فاروقی، برای تحقق معرفت و علوم اسلامی، راهکار عملی دوازده مرحله‌ای ارائه می‌دهد:

- ۱- اتقان علوم جدید؛
- ۲- اقدام به بررسی میدانی علوم جدید؛
- ۳- اتقان علوم سنتی؛
- ۴- اقدام به بررسی میدانی علوم سنتی؛
- ۵- تعیین تناسبهای موجود بین اسلام و علوم جدید؛
- ۶- ارزیابی نقادانه علوم جدید؛
- ۷- ارزیابی نقادانه میراث اسلامی؛
- ۸- تحقیق میدانی در مورد مشکلات اصلی امت؛
- ۹- تحقیق میدانی در مورد مشکلات بشری؛
- ۱۰- تحلیل و ترکیب ابتکاری و خلاق؛
- ۱۱- تولید کتاب دانشگاهی؛
- ۱۲- تعمیم معارف اسلامی.

در نگاه اول به نظر می‌رسد این برنامه، کامل و بسیار روشن است، اما هنگام اجرا و از نظر ابزار اجرایی در می‌یابیم که بسیار پیچیده و مشکل است، زیرا اگر تعاقب مراحل دوازده‌گانه الزامی باشد، در این صورت ورود به مرحله بعدی مستلزم اكمال مرحله قبلی است و این بدان معناست که در صورت فقدان یک گروه علمی خبره و ماهر که به اسلامی کردن معرفت اهتمام داشته باشند و بحثهای علمی متینی را دنبال کنند، اجرای هر مرحله به مدت زمانی طولانی نیاز دارد که در طی آن، تمام اهداف و پیش‌بینی‌های لازم برای آماده کردن محققان در جهت محقق کردن نتیجه، سرگردان می‌ماند و شاید از هم پاشیده شود و بلکه مشکل اجرای هر مرحله، هنگامی به روشنی بروز می‌کند که بخواهیم دانشمندان و محققان را به سوی عمل سوق دهیم؛ ولی می‌بینیم که این کار فقط در دو مرحله اول از مراحل دوازده‌گانه امکان اجرایی دارد و به تبع آن در مرحله «ایجاد تناسبهای اسلام با علوم تخصصی» و «انتشار کتابهای دانشگاهی» نیز با مشکل مواجه می‌شویم. (۳۹)

علاوه بر نقدهای قبل به برنامه فاروقی یک نقد دیگر حائز اهمیت است و آن اینکه مبادی عامه‌ای که فاروقی ارائه کرده است در همه رشته‌های علمی، عملی نیست. لذا باید سعی کرد برای هر حوزه علمی ضوابط خاصی طراحی و ارائه شود.

محمد عارف: وی دانشمندان و پژوهشگران اسلامی را به پذیرش چارچوب روشی فاروقی ترغیب می‌کند، و برای برطرف کردن انتقادهای وارد بر طرح وی، به آنان سفارش می‌کند که سعی و تلاش خود را در حوزه‌های تخصصی خودشان متمرکز کنند. خود عارف هم به مبادی فاروقی اکتفا نکرد، زیرا متوجه شد که آنها برای بحث علمی در اقتصاد کافی نیستند. به همین دلیل، او سعی کرد ضوابط خاص این حوزه علمی را کاملتر کند. همچنین وی تأکید می‌کند که طرح اسلامی کردن معرفت، قادر است جایگاه وحی را در ضمن بحثهای علمی باز کند و به دنبال آن، محقق مسلمان را از مقیدات نظریه معرفت غربی آزاد نماید.^(۴۰)

عارف به بازنگری در ساختار طرحهای اسلامی کردن معرفت بر طبق معیارهای فیزیک نظری عنایت داشت و برای گذر از طرح عام به خاص، دو نظریه تقارب هرمی شکل، که از نظریه علمی انیشتین الهام گرفته شده بود، و تقارب مثالی را پیشنهاد کرد. تقارب هرمی به نظم روشمند مفاهیم تجربیدی اسلامی کردن معرفت، که در ارتباط با آزمایشهای حسی بی واسطه هستند، می‌انجامد. این مفاهیم تجربیدی با مجموعه بزرگتری از مفاهیم تجربید شده دیگر هماهنگ هستند. در طی یک سلسله تجربید مفاهیم، به مجموعه‌ای از مفاهیم می‌رسیم که دیگر قابل تجربید نیستند. این تقارب به دانشمندان امکان می‌دهد با تعداد محدودی از مفاهیم مجرد سروکار داشته باشد. تقارب مثالی به دانشمند امکان می‌دهد که از عام مجرد به خاص بسیط منتقل شود. تقارب مثالی، دقیقاً بر عکس تقارب هرمی است. تقارب مثالی، موجب حصول معرفتی می‌شود که بر چارچوب عام مفاهیم متوقف است.^(۴۱)

عبدالرشید متین: با وجودی که وی الگو و ساخت معرفت غربی و علم جدید را رد می‌کند، روش تجربی را مردود نمی‌داند، بلکه برای نتایج تجربی در معرفتها و علوم، ارزش قائل است. به نظر وی مسلماً دو گرایش علمی، یعنی علوم سیاسی و علوم طبیعی در خدمت هدف واحدی هستند و آن، اکتشاف و فهم روش الهی است. بنابر تصویر قرآنی، می‌توان معرفت علمی را بدین صورت تقسیم کرد: معرفتی که از وحی دریافت می‌شود (معرفت مطلق یا حق‌الیقین) و معرفت عقلانی که متکی بر نظر و دلیل است (علم الیقین) و معرفت ناشی از تجربه و ادراک، مشاهده، تجربه و روش تاریخی (عین الیقین). لذا اسلام برای معرفت و علوم، آزادی کامل به انسان می‌دهد تا از تجربه، تفکر،

تعقل و مهارتها در ضمن معرفت و حیانی استفاده کند. (۴۲)

ابوالقاسم حاج حمد: حاج حمد نیز برای اسلامی سازی علوم، باور به تلفیق پاره‌ای از رویکردهای پیشگفته دارد. به نظر او، اسلامی کردن معرفت و علم به این معناست که دستاوردهای علمی بشر را از نگرشهای فلسفی آن جدا کنیم و درصدد بازسازی این علوم در قالب و نظامی روشمند، دینی و غیر مادی برآییم. این همان معنای مورد نظر در اسلامی کردن علوم کاربردی و قواعد علمی است. این مطلوب، از راه درک همسانی موجود میان قوانین علوم طبیعی و قوانین هستی که ارزشهای دینی بر مبنای آنها استوار شده است، قابل دستیابی است. وی به این نکته نیز توجه دارد که اسلامی کردن معرفت و علم به معنای صرف افزودن عبارات دینی به مباحث علوم انسانی یا مدد گرفتن از آیات قرآنی همخوان با موضوعات علم مورد نظر نیست، بلکه مقصود از آن، بازسازی روشمند و معرفتی علوم و قوانین آن است. همچنین [اسلامی کردن علم] به معنای صرف تعمیم انتساب ذاتی دین به همه موضوعات با هدف دادن مشروعیت دینی به دستاوردهای بشری و پوشاندن جامه دینی بر اندام آن بر مبنای منطق تعمیم دینی و لفظی نیست. (۴۳)

بدون تردید، نقد نگرشهای مختلف در رویکردهای گذشته، به منزله نقد رویکرد تلفیقی است که از اسلامی کردن معرفت و علم دفاع می‌کند. بنابراین از آنچه در توضیح این رویکرد و نظریه‌های آن گذشت، واضح می‌شود که تلاشهای انجام شده توسط این «مؤسسه» به دلیل نو بودن موضوع و عدم وجود راهکارهای روشن و مشخص هر از گاهی با تغییر استراتژی تحقیق و روش و هدف از اسلامی شدن معرفت مواجه شده است. بنابراین، «مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی» طریق یا راهکار عملی واحد و منظمی برای هدایت بحث علمی ارائه نمی‌دهد، بلکه مجموعه‌ای از مبادی کلی که دارای دلالت‌های معرفتی اخلاقی است، ارائه می‌کند. علی‌رغم قبول این مبادی کلی و قواعد معرفتی و اخلاقی‌ای که از درون آنها برای تعدیل و توسعه این مبادی جوشیده است، این مبادی زمینه ناهمواری را فراهم می‌کند که طریق اسلامی کردن معرفت و علم مبتنی بر آن است. علاوه بر این، هر یک از طرحها و استراتژیهای این مؤسسه، نیاز به دانشمندان فراوانی دارد که آمادگی و استعداد لازم برای همکاری داشته باشند و این، در حال حاضر امری غیرممکن است. (۴۴)

به طور کلی می‌توان به چهار ضعف و عیب اساسی در این رویکرد اشاره کرد:

(۱) ایستایی در تولید اندیشه؛

(۲) عدم ارزیابی مداوم نتایج فعالیتها در کلیه سطوح و عدم بازنگری و نقد علمی و عملی نگرشها و برنامه‌های انجام شده؛

(۳) یکسونگری و چیرگی روحیه برتری در ارائه راه حل همه مشکلات و بحرانهای امت اسلامی و نادیده گرفتن دیگر کوششها و تلاشها؛

(۴) ظهور اختلاف میان طرحهای ارائه شده در عرصه مبادی و مقاصد رسالت از سوی مدعیان آن. (۴۵)

در جمع‌بندی می‌توان گفت که در این رویکرد، عامترین معنای علم، یعنی مطلق آگاهی^۱، مراد و مقصود است که همه تصورات و تصدیقات، علم حصولی و حضوری، و تمام رشته‌های علمی اعم از تجربی، عقلی و تاریخی را شامل می‌شود. تأکید این رویکرد بیشتر بر معرفت یا علم اسلامی است تا معرفت یا علم دینی. از این رو به مراد و مقصود از علم دینی به معنای عام کلمه، در این رویکرد اصلاً اشاره‌ای نشده است. این رویکرد روند اسلامی کردن علم را، روندی آگاهانه و عامدانه و به تعبیری با هدف و از پیش تعیین شده می‌داند که باید عالمان مسلمان و متخصص در علوم و معارف جدید تلاش و کوشش پیگیری برای رها سازی دستاوردهای علمی بشر از چارچوب فلسفه غیر دینی، مادی و الحادی انجام دهند. رها سازی در این رویکرد، تلفیقی است از ساخت شکنی و تغییر محتوا، جهانی‌سازی، ارزشها و پیشفرضهای علم جدید و سکولار. در نهایت، باید خاطر نشان کرد که رویکرد تلفیقی، بیش از رویکردهای دیگر، جهان سوم پویری را اشغال کرده است. «مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی» کتابها، نشریه‌ها، و مقاله‌های فراوانی را منتشر کرده است^(۴۶) که بررسی و تحلیل کارآمدی، اسلامی بودن یا نبودن، و روش آنها نه در خور این جستار است و نه کاری است فردی. به هر حال پژوهشهایی که این رویکرد و مفاهیم اساسی آن را از درون نقد کند، نادر است.

خاتمه

آنچه از مجموع مباحث و رویکردهای گذشته روشن می‌گردد، این است که در اکثر

1. Knowledge.

رویکردها، شیوه و عملیات دینی یا اسلامی کردن علوم، مبهم و نامشخص است، چراکه هنوز در ابتدای راه‌اند و احتیاج به صرف زمان بیشتر و برداشتن گامهای عملی در زمینه‌های مختلف علمی دارند. تحقق این مهم، نیازمند تحلیل و بررسی نقادانه آثار نه چندان وافر در این باره است. به تعبیر دیگر، اکثر رویکردهای علم دینی که با تکیه بر روشهای خاصی ارائه شده‌اند، هنوز اولی و در حال گذرند، زیرا یا مورد نقادی، ارزیابی و تکمیل از سوی اندیشمندان موافق و مخالف علم دینی قرار نگرفته یا نقدهای صورت گرفته از قوت و استحکام برخوردار نبوده‌اند. علاوه بر این، تلاش برای حلّ معضل دوگانگی حوزه‌های معرفتی دینی و سکولاریستی، نیازمند بازنگری در معرفت‌شناسی بحثهای تخصصی مختلف دارد. چه بسا دلیل این نقصان آن است که محققان مدعی علم دینی، هنوز از تحقیق علمی و نظری در باب خود رویکردها فارغ نشده‌اند، زیرا دینی کردن علوم هنوز در مرحله شکل‌گیری است و ادعای مدعیان و آثار علمی آنان تاکنون مرحله‌آزمون و خطا را پشت سرنگذاشته است.^(۴۷)

پیشنهاد

به هر حال ما، چه موافق علم دینی باشیم و چه مخالف، امروزه به جدّ نیازمند تلاشها و گامهای عملی در مورد حلّ معضل دوگانگی بین علوم جدید و معارف دینی هستیم که در ذیل به اختصار بدانها اشاره می‌کنیم:

(۱) تقدس زدایی از علم: در واقع، خود نتایج علوم تجربی برای دین چندان مخرب نبوده است تا بخواهیم چیز دیگری را جایگزین آنها کنیم، بلکه روحیه علوم تجربی برای دین مخرب بوده است، به این معنا که همه عیب و ایرادها در تقدس بخشیدن به علم و علم‌پرستی^۱ است. این علم‌پرستی معرفت‌شناختی است که به مادیت وجود شناختی انجامید، یعنی به این قول که واقعیت مادی و عالم طبیعت تنها واقعیت عینی و خود بسنده است. مسلماً علم‌پرستی معرفت‌شناختی منطقاً قابل دفاع نیست. علاوه بر این، با غمض نظر از قابل دفاع نبودن مادیت وجود شناختی، انتقال از علم پرستی معرفت‌شناختی به مادیت وجود شناختی، گذری روان‌شناختی است، نه منطقی.^(۴۸)

۲) تعیین حدود و ثغور علم: علاج علم زدگی و راه تقدّس زدایی از علم، آن است که حدود و ثغور علم را تبیین کنیم و نشان دهیم که علم، مشکل گشای همه چیز نیست. علم محدودیتهای خاص خویش را دارد، چراکه بسیاری از امور در قلمرو تحقیق علمی نمی‌گنجد. تعیین حدود و ثغور علم، کاری فلسفی و مربوط به فلسفه علم است.

۳) باید باور کنیم که علم، فعالیتی بشری است و فعالیت فارغدالانه و بیطرفی نیست که فقط مبتنی بر عقل خونسرد، محتاط و منطقی باشد و به مدد پاره‌ای قواعد، از داده‌هایی خاص، استقراءهایی فراهم آورد و از آن استقراءها نظریه‌ها یا فرضیه‌هایی بسازد و آنها را در معرض آزمونهای عینی تجربی قرار دهد. عالمان با تمام وجود خود، و نه فقط با عقل و نیروی استدلالشان، وارد صحنه علم می‌شوند و این نکته‌ای است که اگر نیک دریافته شود، سطوت و صولت علم در اذهان و ضمائر ما کاستی می‌گیرد و از اینکه علم را به عنوان یگانه مرجع موثق در باب حقیقت و معرفت بپرستیم، رهایی می‌یابیم. (۴۹)

۴) جوامع دینی، به ویژه جوامع اسلامی، باید در عین تعقیب جریان پیشرفت علم، هویت خویش را نیز باز یابند. جوامع اسلامی به دانشمندانی نیاز دارد که در عین داشتن معلومات کافی در باب معرفت اسلامی، مجهز به دانش جدید نیز باشند تا در عین دفاع از دین، به توسعه علمی جهان اسلام نیز کمک کنند. این نیز حاصل نمی‌شود مگر با راهیابی وسیع علوم تجربی، به ویژه علوم تجربی انسانی، در حوزه‌های علمیّه، چراکه تفکر علمی اسلامی باید برخاسته از تمامیت جامعه اسلامی و ساختارهای فرهنگی آن باشد.

با از بین رفتن تندی و تقدّس علم جدید در طی این مراحل، به علمی دست می‌یابیم که شاید جامع رویکردهای پیشگفته باشد، علمی که عالمان آن، جهان هستی را بسی فراختر از عالم طبیعت بدانند و وجود خود را منحصر به ساخت بدن نینند؛ برای جهان هستی و زندگی خود، معنا و هدفی قائل باشند که بتواند همه آنچه را که در این زندگی انجام می‌دهند و می‌بینند، نظم و وحدت بخشد و این چیزی نیست مگر علم معنوی مورد دفاع و نظر ما که در جستاری دیگر به آن خواهیم پرداخت.

پی‌نوشتها

۱. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۳۳.
۲. دکتر سیدمحمد نقیب العطّاس، عارف و الهیدان مالزیایی (۱۹۳۱)، برای آگاهی از آراء او در این باب ر.ک: نقیب العطّاس، سیدمحمد؛ اسلام و دنیوی گری (سکولاریسم)؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۳. ملکیان، مصطفی؛ «تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه»، نقد و نظر، سال پنجم، ش ۱۹، ص ۲۱۹.
۴. پی‌نوشت ۱، ص ۸.
۵. علم مقدس تعبیر دیگری از علم دینی در این نگرش است که دکتر نصر از آن استفاده می‌کند؛ ر.ک: نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدّس؛ ترجمه حسن میاننداری.
۶. نصر، سید حسین؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱.
۷. نصر، سید حسین؛ معارف اسلامی در جهان معاصر؛ تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۷۱، ص الف.

و برای آگاهی بیشتر از این رویکرد و نوع آن ر.ک:

- نصر، سید حسین؛ علم در اسلام؛ به اهتمام احمد آرام؛ تهران، سروش، ۱۳۶۶.
- نصر، سید حسین؛ علم و تمدن در اسلام؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹.
- نصر، حسین؛ معارف اسلامی در جهان معاصر؛ تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۷۱.
- نصر، حسین؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد؛ تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.
- میدلی، آلود؛ علوم اسلامی و نقش آن در تحول علمی جهان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- ۸. پی‌نوشت ۶، ص ۱۲۲.
- ۹. ر.ک: نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدّس؛ ترجمه حسن میاننداری. ص ۲۵.
- ۱۰. نصر، سید حسین؛ علم و تمدن در اسلام؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹، ص ۱۹-۲۰.

۱۱. پی‌نوشت ۷، ص الف، و همچنین: نصر، سید حسین؛ علم در اسلام؛ به اهتمام احمد آرام؛ تهران، سروش، ۱۳۶۶، ص ۱۹.
۱۲. برای آگاهی بیشتر از این نگرش، ر.ک: پی‌نوشت ۹، مخصوصاً فصل هفتم، «علوم سنتی».
۱۳. پی‌نوشت ۳، ص ۲۲.
۱۴. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله؛ شریعت در آئینه معرفت؛ قم: مرکز نشر اسراء؛ ۱۳۷۷، صص ۳۵۸-۳۵۳.
۱۵. پی‌نوشت ۳، ص ۲۲۲.
۱۶. مصباحی، غلامرضا؛ «اقتراح علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۲۰، ص ۳۴.
۱۷. رجبی، محمود؛ «چگونگی و امکان علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۱، ص ۷.
۱۸. پی‌نوشت ۳، ص ۲۲۰.
۱۹. البته باید توجه داشت که مدعیان این نگرش برای هر یک از روشهای علمی ارزش ویژه ولی محدود، قائلند آنان یک روش را حاکم نمی‌دانند، بلکه در عرض روش تجربی و عقلی، روش وحیانی را قرار می‌دهند و در نتیجه، بسته به اینکه میزان قوت و واقع‌نمایی هر یک از این روشها چه مقدار باشد، تصمیم‌گیری می‌کنند. یعنی اگر در موردی، روش عقلی گزاره‌ای را به صورت قطعی اثبات کرد یا از اصول بدیهی عقل بود، به هیچ وجه با یک روایت یا آیه آن را رد نمی‌کنند، اگر مطلبی با صراحت از آیه‌ای استفاده شد، به صرف نظریه تجربی یا عقلی ظنی نفی نمی‌شود. به این بیان نه خروج از طور بحث است و نه بیهودگی رجوع به کتاب و سنت پیش می‌آید.
۲۰. مطهری، مرتضی؛ ده گفتار؛ تهران، قم: صدرا، ۱۳۶۷، ص ۱۴۶.
۲۱. مطهری، مرتضی؛ آشنایی با علوم اسلامی؛ قم: صدرا، [بی تا]، ص ۱۱.
۲۲. پی‌نوشت ۱، ص ۲.
۲۳. دادگر، یدالله؛ «امکان و چگونگی علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۱، ص ۱۹.
۲۴. پی‌نوشت ۱، ص ۸۶.
۲۵. گلشنی، مهدی؛ «نگاهی فراسوی علم دینی، عوامل و موانع وحدت حوزه و

دانشگاه»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ص ۳۵؛ همچنین: پی‌نوشت ۱، ص ۱۷۳.

۲۶. مثلاً در نظریه نسبیت عام انیشتین که یک نظریه صرفاً فیزیکی است، اصول متافیزیکی نقش داشته‌اند، چه وقتی او معادلات نسبیت عام را یافت برای دو سال از انتشار آنها خودداری کرد، زیرا آنها را با اصل علیت عمومی در تعارض دید. فقط وقتی شبهه تعارض برای او برطرف شد، وی به نشر آنها پرداخت. معنای این کلام، این است که اگر شبهه برای او رفع نشده بود، وی به اعلان نظریه نسبیت عام نمی‌پرداخت و سرگذشت فیزیک امکان داشت به نحو دیگری رقم بخورد. (ر.ک: پی‌نوشت ۱، ص ۱۷۵).

۲۷. باقری، خسرو؛ «امکان و چگونگی علم دینی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۱۸، ص ۱۱.

۲۸. لگنهاوزن، محمد؛ «علم دینی»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ص ۱۵۸.
۲۹. سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع: گفتارهایی در مقولات اخلاق و صنعت و علم انسانی؛ تهران: سروش، ۱۳۶۶، صص ۱۹۸-۲۰۰.

۳۰. پی‌نوشت ۱، ص ۱۷۵.

۳۱. پی‌نوشت ۲۷، ص ۱۸.

۳۲. پی‌نوشت ۹، ص ۵۶.

۳۳. «امکان و چگونگی علم دینی»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۲.

۳۴. این نگرش را آقای مصباح به عنوان یک احتمال برای «علم اسلامی» مطرح کرده‌اند؛ ر.ک: فصلنامه مصباح، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۰-۲۵.

۳۵. برای اطلاع از جهان سوم پوپری ر.ک؛ مگی، برایان، پوپر؛ ترجمه منوچهر بزرگمهر؛ تهران؛ خوارزمی، ۱۳۵۹، و همچنین:

حرّی، عباس؛ «کتاب و عالم سوم پوپر»؛ نشریه علوم تربیتی ویژه کتابداری، سال دهم، شماره ۳-۴، ۱۳۶۶.

۳۶. این رویکرد به وجود رابطه‌ای محکم میان اسلام و معارف انسانی معتقد است و این دید را که واقعیت و هستی تنها منبع و خاستگاه علوم انسانی و معارف بشری است، نفی می‌کند. این نظریه شناخت را بر دو پایه استوار می‌داند: وحی و دانشهای وحیانی

در جهان و دانستیهای مربوط به آن نه یک پایه «جهان». (ر.ک: الرفاعی، عبدالجبار؛ «اسلامی کردن شناخت مفهوم و روند تاریخی آن»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، ص ۴۷؛ به نقل از: محمد عماره، مجله المسلم المعاصر، شماره ۶۳، ص ۹، ۱۹۹۲م.)

۳۷. مؤسسه جهانی اندیشه اسلامی؛ معرفت‌شناسی اسلامی (طرح، برنامه، عملکرد)؛ تهران: انتشارات ایران و اسلام، ۱۳۷۴، ص ۳۰.

۳۸. همان، ص ۳۴.

۳۹. صافی، لؤی؛ «اسلامی کردن معرفت از مبادی تصویری تا راهکاری علمی»؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۳، ص ۵۴.

۴۰. عارف، محمد؛ اسلامیة المعرفة و بعض قضايا المنهجية فی سياق بناء منظور علمی؛ ص ۵۲.

۴۱. برای نقد این نظر ر.ک: پی‌نوشت ۳۹.

۴۲. متین، عبدالرشید؛ اسلامیة المعرفة، منهجية البحث فی العلوم السياسة؛ ص ۱۶۳.

۴۳. الرفاعی، عبدالجبار؛ «اسلامی کردن شناخت، مفهوم و روند تاریخی آن»، ترجمه حمید شریعتمداری؛ ویژه‌نامه حوزه و دانشگاه؛ شماره ۲، ص ۴۷.

۴۴. پی‌نوشت ۳۹، ص ۹۱.

۴۵. العلوانی، طه جابر؛ اصلاح تفکر اسلامی، مدخلی به ساختارگفتمان اسلامی معاصر؛ ترجمه محمود شمس؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸.

۴۶. برای اطلاع از پاره‌ای از انتشارات «مؤسسه» ر.ک: پی‌نوشت ۳۷، ص ۱۳۰ به بعد.

۴۷. پی‌نوشت ۴۳، ص ۵۹.

۴۸. پی‌نوشت ۳، ص ۲۲۸.

۴۹. همان.

